فهرست

[اصول/ سیره خداوند تبارک و تعالی 2](#_Toc146379420)

[پیشگفتار 2](#_Toc146379421)

[اقسام سیره 2](#_Toc146379422)

[نوع دوم سیره معصوم 2](#_Toc146379423)

[سیرة الله 2](#_Toc146379424)

[ادله حجیت سیرة الله، (افعال خدا) 4](#_Toc146379425)

[دلیل سوم: از ادله بحث عصمت الله 5](#_Toc146379426)

[تقریر مسئله 5](#_Toc146379427)

[اشکال 6](#_Toc146379428)

[پاسخ اشکال 7](#_Toc146379429)

[پاسخ مناقشه 7](#_Toc146379430)

[جواب پاسخ مناقشه 7](#_Toc146379431)

[تکرار مطلب 8](#_Toc146379432)

## اصول/ سیره خدا/مقدمات

## پیشگفتار

در مباحث اصولی یکی دو سالی است که به بحث های که بیشتر در الفائق و اینها مطرح شده بود پرداختیم و در جاهایی هم آنجا توسعه دادیم از جمله مباحثی که به طور نسبی مفصل مطرح شد، مباحث مربوط به سیره است.

### اقسام سیره

در سیره همانطور که مستحضر هستید ما می توانیم تقسیمی به این شکل ارائه دهیم.

که سیره یک نوع آن سیره مردم است، سیره غیر معصوم است.

و نوع دیگر سیره معصوم است

در سیره غیر معصوم که به عنوان سیرة الناس، سیره العقلا یا سیرة المتشرعه مطرح می شود بحث کردیم و تقسیمات متعدد آن را ذکر کردیم آنچه که در ابتدا به عنوان تقسیم کلی ذیل این قسم اول قابل تصویر است این تقسیم به سیره الناس و سیرة العقلا و سیرة المتشرعه است و تقسیمات متعدد دیگری که سیره غیر معصوم داشت.

این یک قسم: سیره غیر معصوم و مفصل مباحث گسترده ای طرح شد در باب ارزش این و اینکه چه مقدار این می تواند ما را در جهت راه یابی به احکام کمک کند.

### نوع دوم سیره معصوم

سیره معصوم تقسیم می شود به سیره انبیاء و ائمه هدی. این دو نوع است که غالباً هم با هم جمع می کنند به عنوان سیره امام می گویند یا سیره معصوم می گویند و مقصودشان همه کسانی است که از عصمت برخوردار هستند.

همه اینها را تا اینجا بحث کردیم.

# سیرة الله

رسیدیم به بحث ویژه‌ای که کمتر مطرح شده است و آن سیره خدا و سیرة الله است یا فعل الله است. گفتیم مناسب است ولو سریع و گذرا، به این مفهوم و این پدیده هم بپردازیم.

بنابراین سیره تقسیم می‌شود به سیره غیر معصوم که ضمن آن اقسام و مباحثی است و سیره معصوم که بیشتر متمرکز بر سیره امام و پیامبر و انسان‌های معصوم است در حالی که نوع دیگری برای این قسم دوم فرض می‌شود و آن اوصاف و رفتارهایی است که در خداوند هست بخصوص اینکه در فعل الهی در می‌آید، فعل الله است، سیرة الله خیلی اصطلاح نامأنوسی است، فعل الله مأنوس‌تر است.

می‌شود از فعل الله برداشت حکمی کرد منهجی از آن ساخت برای اینکه در احکام و فقه استفاده بشود یا خیر؟

این کاملاً جدید بود به این شکل حداقل در حد تتبعات ما در اصول وجود نداشت.

نمونه‌هایی هم برای این بحث می‌شود مطرح کرد که اهمیت بحث را فی الجمله نشان می‌دهد، از قبیل اینکه در همین منهج تفسیر تنزیلی، گفته شده است نوع تنزیل قرآن و نزول قرآن و مراحل و ادواری که در قرآن وجود دارد می‌تواند الهام بخش باشد برای کیفیت اقدامات تبلیغی و تربیتی مربیان و مبلغان، این یک بحث است، فی الجمله هم همیشه در تفسیر در طول تاریخ این قصه مطرح بوده است، دوره‌های متاخیر یک مقدار بیشتر مورد توجه قرار گرفته است در حدی که بعضی از اقایان این را در حد یک منهج ویژه‌ای در تفسیر مطرح کرده اند، که تفسیر ترتیبی به ترتیب موجود قرآن، ترتیبی به ترتیب تنزیل و نزول قرآن باید قرآن را تفسیر کرد و آن ترتیب نزول می‌تواند ما را در فهم مفاهیم قرآن و آیات کمک بدهد و می‌شود از آن الهام گرفت در تنظیم تبلیغ و تربیت و برای روش‌ها و مراحل و ادوار و اشکال تبلیغ و تربیت از آن بهره گرفت.

مثال­های واضح آن این است وقتی ترتیب نزول را ببینید طبعاً آیات و سوَری که در جزء ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و سی هست و ملاحظه می‌کنید اینها در مکه نازل شده است و در مکه آغاز وحی و آغاز تربیت و رسالت رسول خدا بوده است و در آغاز حرکت تربیتی و تبلیغی و هدایت‌گری مثلا تمرکز روی این موضوعات انجام می‌شده است ما هم باید از آن الهام بگیریم، وقتی وارد یک جامعه می‌شویم که در آغاز مسیر هستند تمرکز ما در تبلیغ و تربیت روی آن مضامینی باشد که در سُوَر قصار قرآن و سوری که در مکه نازل شده است باشد، روی آن‌ها تمرکز داشته باشیم مثلا روی مباحث اعتقادی و امثال اینها.

این کلی را می‌گویم اگر ریز بشویم ممکن است ده‌ها قانون و قاعده کلی استفاده بکند و بگوید این ترتیب نزول با ما حرف می‌زند، غیر از آن مضامینی که در قرآن آمده است سیره خدا در حرف زدن، شکل سخن گفتن خدا با بشر درس می‌دهد و الهام بخش است و می‌تواند در حد یک قاعده فقهی و قواعد فقهی هم پیش بیاید.

حالا در حد یک برداشت‌هایی و یک حدسیاتی، ظنونی است کسی استفاده می‌کند از نوع سخن گفتن خدا، گاهی از آن یک برداشت فقهی می‌کند می‌خواهد به حجت برسد ممکن است کسی بگوید فعل الله و سیرة الله اینجا کمک می‌کند

این یک شکل قصه بود که در ترتیب نزول و تفسیر تنزیلی می‌شود توجه کرد.

می‌شود یک مقدار عام‌تر به قصه نگاه کرد که بارها عرض کردیم که آنچه که از آیات و وحی استفاده می‌شود دو چیز است یکی اینکه مستقیم به عنوان مضمون و محتوای آیه است و یکی هم شکل چینش و شکل سخن گفتن خدا آن را افاده می‌کند. این دومی همان سیرة الله و فعل الله می‌شود و ممکن است کسی بگوید این قابل استفاده است از نظر فقهی و اصولی و می‌شود از آن استفاده کرد.

انواع روش‌های تبلیغی، تبیینی، تربیتی را می‌شود از نوع کار خدا در قرآن یا در احادیث قدسی برداشت کرد. این در فعل الله تشریعی خداست که اینجا هم بیشتر محل ابتلاست.

بخش دیگری در فعل الله تکوینی خداوند متعال است اوصافی که خدا دارد، رفتارهایی که خدا در نظام تکوین دارد ممکن است از آن‌ها بشود استفاده کرد و یکی از اقایان که حالا نیست و گاهی می‌آمدند چیزی نوشته بودند در بحث روش‌های تربیتی و مبنای آن مباحث را اوصاف قرار داده بودند. خدا رحیم است، رحمان است، قهار است، رب است از هر کدام از اینها روش‌هایی را خواستند استفاده کنند یا به شکلی این روش‌های تبیین و تربیت و تبلیغ را ربط به این اوصاف خدا داده بودند.

همان جا سوال می‌شود این یک کار برداشتی ذوقی است؟ این چیز خوبی است ولی اگر این بخواهد یک استدلال باشد این نیاز به بحث اینجا دارد.

بنابراین در این مبحث اخیر از مباحث سیره موضوع سیره الهی است و فعل الله است و سوال این است که مثل اینکه فعل معصوم و سیره معصوم به عنوان دلیل فقهی استفاده می‌کردیم و احکامی استخراج می‌شد، می‌شود از فعل الهی و سیره خداوند احکامی را استفاده کرد یا خیر؟ و تقسیمی هم که اینجا وجود داشت این بود که در یک تقسیمی فعل الهی به دو قسم تکوینی و تشریعی تقسیم می‌شود

در فعل تشریعی به طور ویژه بحث نزول وحی و آیات قرآن مصداق بحث و محل بحث قرار می‌گیرد و فراتر از فعل خدا هم اوصاف خدا ممکن است مطرح بشود. از اوصاف و اسماء خدا بتوانیم بهره‌ای فقهی ببریم.

اینها سوالاتی بود که در اینجا مطرح بود و مثال‌هایی که برای آن لازم بود.

در این زمینه آن طور که یاد دارم گفتیم آیا می‌شود ادله‌ای اقامه کرد برای اینکه فعل و حتی اسم و صفت خدا به عنوان یک دلیل به شمار بیاید و از آن احکام الهی را استخراج کرد؟

گفتیم ممکن است ادله‌ای در اینجا ذکر شود یک دلیل حکم عقلی بود که مبتنی بر چند مقدمه بود این را می‌شود در مباحث قبلی ملاحظه بکنید و آن را به نظرم فی الجمله پذیرفتیم.

یک دلیل هم روایت «تَخَلَّقُوا بِأَخْلاَقِ اَللَّهِ»[[1]](#footnote-1) بود که آن را هم دلالت فی الجمله را گفتیم افاده می‌کند و دارای یک دلالت فی الجمله‌ای هست گرچه سند روایت ضعیف بود و هیچ اعتباری نداشت.

# ادله حجیت سیرة الله، (افعال خدا)

ادله‌ای که برای استفاده حکم از فعل الله و وصف الله می‌شود ذکر کرد را متعرض می‌شویم.

دلیل اول: حکم العقل بود که مرکب از سه یا چهار مقدمه بود

دلیل دوم: خبر و روایت «تَخَلَّقُوا بِأَخْلاَقِ اَللَّهِ» بود

## دلیل سوم: از ادله بحث عصمت الله

در سیره معصوم یکی از مهمترین ادله‌ای که برای حجیت آن مورد تمسک قرار می‌گرفت عصمت معصوم بود و گفتیم عصمت معصوم مهمترین دلیل برای حجیت سیره است

وقتی از لحاظ کلامی گفتیم انسانی معصوم است پس خطا نمی‌کند، آن وقت فعل و ترک او لااقل دیگر حرام نبود، ترک او ترک واجب نبود و با یک قرائن و مقدماتی گفتیم از اباحه هم دلالت آن می‌تواند بالاتر بیاید حد وسط در استدلال اصلی در باب حجیت فعل معصوم و ترک معصوم و حجیت سیره معصوم، عصمت معصوم بود اینکه معصوم از خطا و گناه مصون است.

این را مبنا قرار می‌دادیم، بر اساس آن می‌گفتیم لا اقل فعل و ترک معصوم مفید اباحه به معنای عام است و در فعل حرمت قطعاً نفی می‌شد و در ترک وجوب قطعاً نفی می‌شد.

و با انضمام مقدماتی از آن اباحه هم می‌توانست جلوتر بیاید این مبنای اولیه ما در حجیت فعل معصوم و سیره معصوم بود.

حالا در استدلال سوم این پرسش مطرح است که آیا می‌شود از عصمت خدا هم ما در حجیت فعل الله برای بشر بهره بگیریم یا خیر؟

## تقریر مسئله

واضح است که کسی بگوید چطور می‌گفتیم انسان معصوم مبرای از خطا و گناه است و آن را حد وسط حجیت برای فعل معصوم وسیره معصوم قرار می‌دادیم. نظیر آن در خداوند هم ادعا بکنیم و بگوییم خداوند به طریق اولی معصوم و مصون از گناه و خطاست و از این جهت فعلی که انجام می‌دهد یک دلالتی دارد خدا فرموده است **﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾**[[2]](#footnote-2) خدا در اینجا دشنام می‌دهد علیه یک مشرکی شعار می‌دهد، ﴿**تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ**﴾ یا خدا لعن می‌کند، خداوند سب می‌کند، دشنام می‌دهد در قرآن، پس معلوم می‌شود این دشنام و سب نسبت به این گروه‌ها جایز است، خدا سب کرده است و دشنام داده است.

یا در جایی ملاطفت نشان داده است این نوع رفتار خدا را می‌شود از آن استفاده کرد

در استدلال سوم گفته می‌شود به دلیل اینکه خدا مصون از خطاست نمی‌شود خدا گناهی را مرتکب شود، گناه عقلی یا شرعی که خود او بیان کرده است، خطا نمی‌تواند مرتکب بشود، پس کاری که انجام داده است درست است و ما هم می‌توانیم از او لا اقل استفاده اباحه بکنیم و با یک قرائنی می‌توان استفاده رجحان و فراتر از اباحه انجام داد.

این استدلال اولیه و تقریر ساده و اولیه‌ای است که می‌شود در اینجا مطرح بشود.

منتهی این تقریر ممکن است محل اشکال قرار بگیرد به وجوهی که وجه اول آن این مناقشه است که در معصوم یک هنگامی می‌توانستیم استفاده بکنیم و آن دلیل را تام بدانیم و از عصمت معصوم استفاده بکنیم اباحه یا رجحان فعل یا ترکی که یک قاعده اشتراک احکام داشته باشیم در آیه تأسی هم این مسئله بود وقتی می‌توانیم بگوییم این برای من حجت است، برای من هم همانطور است که بگوییم ما تکلیف مشترکی داریم، اشتراک احکام بین انسان‌ها یک قاعده‌ای بود که در باب عصمت معصوم ضمیمه می‌شد و ما از آن کپی می‌گرفتیم چه در دلیل عقلی و چه در ادله نقلی، که تاسی به… **﴿لَقَد كَانَ لَكُم فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسوَةٌ حَسَنةٌ﴾**[[3]](#footnote-3) بود. آن جا هم در دلیل نقلی می‌گفتیم چه وقت می‌توانیم بگوییم **﴿لَقَد كَانَ لَكُم فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسوَةٌ حَسَنةٌ﴾**؟ وقتی که ما و رسول خدا در این امر مشترک باشیم و الا اگر این احتمال بیاید این فعلی که انجام داد یا ترکی که انجام داد از مختصات نبی یا امام بود دیگر **﴿لَقَد كَانَ لَكُم فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسوَةٌ﴾** بردی ندارد.

برد دلیل لفظی لقدکان لکم فی رسول الله اسوة حسنه برای اینکه من از او فعل معصوم، حکمی برگیرم زمانی بود که اشتراک منِ مکلف با معصوم شناخته شود در دلیل عصمت هم همینطور است می‌گوییم معصوم این کار را انجام داد پس این کار مباح است اباحه به معنای عام دارد، اگر این احتمال را بدهیم که احکام او از سایر مکلفین متمایز است می‌گوییم فعل او نشان می‌دهد اباحه یا رحجان برای او اما اباحه و رجحان برای من هم هست؟ تسری نمی‌شد داد؟

پس چه در دلیل لفظی و چه در دلیل عقلی مستند به عصمت معصوم، هنگامی می‌شد برداشت حکم برای دیگران کرد که مقدمه اشتراک احکام برای مکلفین بین معصوم و غیر معصوم پذیرفته شود اما اگر این قانون نبود فوقش یک حکمی استفاده می‌شد که خود معصوم این حکم را داشته است و برای من فایده‌ای ندارد.

این اشتراک یک مقدمه مطویه و لازم در برداشت فقهی و حجیت و اعتبار فعل و سیره معصوم بود آنجا آن را با یک قاعده عامه‌ای اثبات می‌کردیم می‌گفتیم اصل در احکام اشتراک بین معصوم و غیر معصوم است الا آنجا که دلیل خاص بگوید این از مختصات پیامبر است و البته در مواردی دلیل خاص داریم که از مختصات پیامبر و گاهی پیامبر و معصومین و ائمه هست اما جایی که دلیل نباشد بر اساس اشتراک آن دلیل عقلی را تمام می‌دانستیم. این در دلیل عقلی در فعل و سیره معصوم

## اشکال

در باب خداوند چه؟ اینجا قاعده عامه‌ای که امر مشترک را اثبات کند نداریم، خدا مشرع است و مکلف نیست،

بنابراین اشکال این است که ممکن است کسی بگوید آن ادله‌ای که سیره معصوم را حجت قرار می‌داد از جمله آن دلیل عقلی که به عصمت تمسک می‌کرد تمامیت آن متوقف بر اشتراک احکام بود و این قانون را در آنجا داشتیم.

اما در اینجا آن قانون جاری نیست برای اینکه در باب خدا او مکلِف است مکلَف نیست تا بگوییم اشتراک احکام وجود دارد.

## پاسخ اشکال

ممکن است کسی این اشکال را به این شکل پاسخ بدهد که اشتراک احکام در میان خالق و مخلوق وجود ندارد اما در دایره احکام تعبدی و تشریعی خدا، اما احکام عقلی داریم که مشترک است، بنابر نظریه حسن و قبح ذاتی معتقدیم که عقل یک احکامی دارد مثل قبح ظلم، حسن عدل، و امثال اینها که بین مشترک بین خدا مکلف و مکلَف است

حالا تعبداً در باب خدا گفته می‌شود خدا اینگونه عمل می‌کند نمی‌گوییم باید عمل بکند ولی یک حکم عقلی است که خدا بر طبق آن عمل می‌کند و بنابر این نمی‌شود مطلقاً ما امر مشترک بین خالق و مخلوق نداریم.

در تمام این تعبدیات که خدا به بشر تکلیف کرده است ممکن است بگوییم این تکلیف خاص بشر است و دلیلی هم نداریم که خدا هم باید عمل بکند آنجا که متصور است عمل خدا، بعضی متصور نیست عمل خدا، برای اینکه جسم نیست و امثال اینها

ولی آن که متصور است دلیل نداریم که باید آن را عمل بکند آن یک مفاسد و مصالحی برای سعادت بشر است که خدا آن را مبنا قرار داده است و احکامی را جعل کرده است هیچ دلیلی نیست که آن‌ها مشترک باشد و لذا اشتراک نداریم.

اما جایی هست که آن در احکام مستقله عقلیه است که قاعده ملازمه در آن جاری می‌شود آن‌ها یک امور مشترکه‌ای است که فی الجمله مصداق پیدا می‌کند

این مناقشه را به این اشکال می‌شود وارد کرد

## پاسخ مناقشه

این است که می‌شود تعمیم داد به این معنا که هر چه برگردد به یک واقعیات نفس الامری که حکم عقل مستقلا در آن باشد و در باب خدا هم مصداق داشته باشد مثلا نماز خواندن در باب خدا مصداق ندارد ولی در چیزهای دیگر مصداق دارد بنابر این اموری وجود دارد که در باب خدا مصداق پیدا می‌کند. این جوابی است که به آن مناقشه می‌توان داد.

## جواب پاسخ مناقشه

این جواب را ممکن است کسی بگوید ارزشی ندارد، چرا؟ برای اینکه اگر این از احکام مستقله عقلیه باشد اینکه ما نیازی به این استدلال نداریم هر چیزی که عقل به طور مستقل دریافت بکند قاعده ملازمه می‌گوید این حسن است همانطور که برای خدا حسن است برای بشر هم حسن است اگر مصداق داشته باشد

اگر درک عقل مستقل نباشد این دلیل دیگر در آنجا جاری نیست.

# تکرار مطلب

بنابر این تکرار می‌کنم دلیل سوم تمسک به عصمت است همانطور که در معصومین غیر خدا می‌گفتیم و تقریر آن را ملاحظه کردید.

اشکالی که به آن وارد بود این بود که این دلیل که تمسک به مقدمه عصمت می‌کند متوقف بر اشتراک میان آن فاعل فعل و سیره و دیگرانی که می‌خواهند بهره بگیرند هست این اشتراک را باید ثابت کرد

و این اشتراک در فعل معصوم غیر خدا وجود دارد، قانون، قانون اشتراک احکام است بین جمیع مکلفین الا ما خرج بالدلیل اما در مورد خدا نیست

این اشکالی بود که به این دلیل وارد شد

مناقشه‌ای که به این اشکال وجود داشته به شکل ان قلت این بود که در مورد خدا هم ما مسائل مشترک داریم.

1. [بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج58، ص129.](http://lib.eshia.ir/71860/58/129/%D8%AA%D8%AE%D9%84%D9%82%D9%88%D8%A7) [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره مسد، آیه 1 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره احزاب، آیه 21 [↑](#footnote-ref-3)